

انواع تعزیر و ضوابط آن

○ سید کاظم حائری

چکیده

در این مقاله سعی شده است تا انواع تعزیر و مقدار آن در قوانین جزایی اسلام تعیین شود. نویسنده برای رسیدن به این هدف به بررسی روایات مربوطه به حبس، مقدار تعزیر و تعزیر کودک و برده پرداخته است، آنگاه با توجه به اصل ولایت فقیه به این نتیجه می‌رسد که مقدار تعزیر به دست حاکم شرع است که بی تردید بر اساس مصلحت فرد و جامعه تعیین خواهد شد. در این میان نیز به برخی اشکالات در مورد ولایت فقیه در این گونه موارد پاسخ می‌دهد. آنگاه با توجه به روایات معتبر، حداکثر مقدار تعزیر را هفتاد و نه ضربه تازیانه که کمتر از حد قذف است دانسته است؛ اما دو مورد را از آن استثناء می‌کند، نخست هنگامی که مجرم با این مقدار تعزیر، تأدیب نگردد و دوم، موردی است که تعزیر مجرم به این مقدار، مانع از خطرات ناشی از جرم ارتكابی در جامعه نشود.

در نهایت، تعزیر به مجازات‌هایی مانند حبس و جریمه مالی را ممکن می‌داند ولی احتیاط را در این می‌بیند که مقدار مجازات‌های دیگر به گونه‌ای نباشد که عرفاً شدیدتر از هفتاد و نه ضربه تازیانه شمرده شود.

کلیدواژگان: تعزیر، حد شرعی، ولایت فقیه، تازیانه، جلد، شلاق، حبس، زندان، جریمه مالی، مجازات، مصلحت، مجازات‌های اسلامی.

آیا تعزیر با مصادره مال یا حبس یا امور دیگری غیر از تنبیه بدنی جایز است، یا تعزیر مختص به تنبیه بدنی است؟

آیا تعداد ضربات در تعزیر لازم است که بیش از نصف حد شرعی نباشد یا باید صرفاً کمتر از حد باشد؟ به چه صورت و چه مقدار؟ تعزیر کودکان نابالغ چه حکمی دارد؟^۱
برای پاسخ به این سؤالات، توجه به اموری چند لازم است:

امر اوّل - اصل ولایت فقیه

امر دوم - احادیثی که در باره حبس وارد شده است:

۱ - محمد بن حسن با اسناد خویش از محمد بن علی بن محبوب از یعقوب بن یزید از ابن ابی عمیر از حماد از امام صادق (ع) درباره زنی که از اسلام مرتد گردید نقل می کند که فرمود:

لا تقتل، و تستخدم خدمة شديدة و تمنع الطعام و الشراب إلا ما يمسك نفسها و تلبس خشن الثياب و تضرب على الصلوات؛

کشته نمی شود، به کار سخت و آزار شود و تنها به مقداری که زنده بماند به وی آب و غذا می دهند و لباس خشن بر وی می پوشانند و در هنگام نمازها او را کتک می زنند.

این حدیث از نظر سند تمام است. صدوق نیز مانند همین روایت را از حماد از حلبی نقل کرده است با این تفاوت که می گوید: أخش الثياب؛^۲ زبرترین لباس.

۲ - محمد بن حسن با اسناد خویش از محمد بن حسین از محمد بن یحیی از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش از علی (ع) نقل می کند که فرمود:

إذا ارتدت المرأة عن الاسلام لم تقتل و لكن تحبس ابدًا؛

اگر زنی از اسلام مرتد گردد، کشته نمی شود ولی حبس ابد می شود.

این حدیث نیز از نظر سند تمام است. صدوق، مانند این حدیث را با اسناد خویش از

۱. این مقاله به صورت مستقیم به این بحث نمی پردازد و تنها اشاره ای به این بحث خواهیم داشت.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۴۹، باب ۴ از ابواب حد المرتد، ح ۱.

غیاث بن ابراهیم نقل کرده است.^۳

۳- شیخ طوسی با اسناد خویش به حسین بن سعید از حماد از حریر از امام صادق(ع)

نقل می کند که فرمود:

لا یخلد فی السجن إلا ثلاثة: الذی یمسک علی الموت والمرأة ترتد عن الاسلام و

السارق بعد قطع الید والرجل؛^۴

حبس ابد فقط در سه مورد است: کسی که دیگری را نگه می دارد تا بمیرد، زنی

که از اسلام مرتد شده باشد و سارقی که پیشتر دست و پای او را - به جهت

اجرای حد - قطع کرده باشند.

سند حدیث معتبر است. کلینی این حدیث را با سند غیر معتبر روایت کرده است با

این تفاوت که به جای: «الذی یمسک علی الموت»؛ آمده است: «الذی یمثل»؛ یعنی

«کسی که شخصی را مثله کند».^۵

۴- شیخ طوسی به اسناد خویش به حسین بن سعید از حسن بن محبوب از عباد بن

صهیب از امام صادق(ع) نقل می کند که فرمود:

المرتد یستتاب فإن تاب وإلا قتل والمرأة تستتاب فإن تابت وإلا حبست فی السجن

واضر بها؛^۶ *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مرد مرتد و ادا به توبه می شود، اگر توبه نکرد کشته می شود. زن نیز و ادا به

توبه می شود، اگر توبه نکرد در زندان حبس می شود و بر او سخت گرفته

می شود.

سند حدیث معتبر است.

شیخ طوسی با اسناد خویش به حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن حمید از

۳. همان، ح ۲.

۴. همان، ص ۵۵۰، ح ۳.

۵. کافی، ج ۷، ص ۲۷۰، ح ۴۵ و مسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۹۳، باب ۵ از ابواب حد السرقة، ح ۵.

۶. مسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۰، باب ۴ از ابواب حد مرتد، ح ۴.

محمد بن قیس از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود:

قضى أمير المؤمنين (ع) فى وليدة كانت نصرانية فاسلمت و ولدت لسيدھا ثم إن سیدھا مات و اوصى بها عتاقة السرية على عهد عمر فنكحت نصرانياً دیرانياً و تنصرت فولدت منه ولدين وحبلت بالثالث فقضى فيها ان يعرض عليها الاسلام، فعرض عليها الاسلام فابت، فقال: ما ولدت من ولد نصرانياً فهم عبيد لاخيهم الذي ولدت لسيدھا الاول و انا احبسها حتى تضع ولدها فإذا ولدت قتلتها؛^۷

در زمان عمر کنیز نصرانی مسلمان شد و از صاحب خود فرزندی به دنیا آورد، صاحب او از دنیا رفت و وصیت کرد که او را به عنوان کنیز سریه، آزاد کنند [نه به عنوان امّ ولد که از سهم الارث فرزند آزاد می شود] پس از مدتی با مرد نصرانی در دیر ازدواج کرد و به دین نصاری درآمد و از او دو فرزند به دنیا آورد و به فرزند سوم حامله شد. امیرالمؤمنین در مورد او حکم کرد که بر او اسلام عرضه شود. بر او اسلام را عرضه کردند، آن را نپذیرفت. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: فرزندان نصرانی او، عبد برادرشان هستند که از صاحب اوگ به دنیا آمد. او را حبس می کنم تا فرزند خود را به دنیا بیاورد سپس او را به قتل می رسانم.

سند حدیث معتبر است ولی مضمون آن مخالف احادیثی است که گذشت و خواهد آمد.

۶- کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از تعدادی از اصحاب از امام باقر و امام صادق (ع) نقل می کند:

في المرتد يستتاب فإن تاب وإلا قتل والمرأة إذا ارتدت عن الاسلام استتبت فإن تابت وإلا خلدت في السجن وضيق عليها في حبسها؛

مرد مرتد را به توبه وا می دارند، اگر توبه نکرد او را به قتل می رسانند. اگر زن از اسلام مرتد شد او را به توبه وا می دارند، اگر توبه نکرد برای همیشه در زندان می ماند و در حبس بر او سخت گرفته می شود.

شیخ این حدیث را با اسناد خویش از حسن بن محبوب روایت کرده است.^۸ چنانچه بگوئیم عبارت «غیر واحد» گویای عده ای است که موجب اطمینان می شود، سند حدیث معتبر خواهد بود در غیر این صورت سند معتبر نیست.

۷- مرفوعه عبدالرحمن بن حجاج:

أَنَّ امير المؤمنين (ع) كان لا يرى الحبس إلا في ثلاث: رجل أكل مال اليتيم أو غصبه أو رجل أؤتمن على أمانة فذهب بها؛^۹

امیرالمؤمنین (ع) جز در سه مورد حبس را روانمی دانست: مردی که مال یتیم را بخورد یا آن را غصب کند یا مردی که امانتی به دست او دهند و آن را از بین ببرد.

۸- احادیثی که در مورد حبس سارق در مرحله سوم بعد از قطع دست راست در مرحله اول و پای چپ در مرحله دوم، وارد شده است.^{۱۰} در یکی از این احادیث از عییدین زراره آمده است که گفت:

سألت أبا عبد الله (ع): هل كان علي (ع) يحبس أحداً من أهل الحدود؟ قال: لا، إلا السارق فإنه كان يحبسه في الثالثة بعد قطع يده ورجله؛^{۱۱}

از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا علی (ع) هیچ کس از مجرمان محکوم به حد را حبس می کرد؟ فرمود: نه، تنها سارق را در مرحله سوم بعد از قطع دست و پا، حبس می کرد.

۹- خبر سکونی با سند غیر معتبر از جعفر از پدرش از علی (ع) که فرمود:

حبس الإمام بعد الحد ظلم؛^{۱۲}

حبس، بعد از اجرای حد از سوی امام، ظلم است.

۸. همان، ح ۶.

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۸، باب ۵ از ابواب بقية الحدود.

۱۰. همان، ص ۴۹۶ و صفحات بعد، باب ۵ از ابواب حد سرقت.

۱۱. همان، ص ۴۹۶، باب ۵ از ابواب حد سرقت، ح ۱۳.

۱۲. همان، ص ۲۲۰، باب ۳۰ از ابواب كيفية الحكم، ح ۳.

۱۰ - در روایتی از حریر با سند غیر معتبر نقل شده است که امام صادق (ع) فرمود:

لا يخلد في السجن إلا ثلاثة الذي يمسك على الموت يحفظه حتى يقتل والمرأة المرتدة عن الاسلام والسارق بعد قطع اليد والرجل؛^{۱۳}

در حبس ابد نمی مانند مگر سه نفر: کسی که دیگری را نگه می دارد تا شخصی او را بکشد. زنی که از اسلام مرتد شده و سارقی که دست و پای او قطع شده باشد.

۱۱ - از عبدالله بن سنان با سند غیر معتبر از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

على الامام ان يخرج المحبسین في الدين يوم الجمعة إلى الجمعة و يوم العيد إلى العيد فيرسل معهم فإذا قضاوا الصلاة و العيد ردهم إلى السجن؛^{۱۴}

بر حاکم لازم است زندانیان بدهکار را هر جمعه به جمعه و هر عید به عید آزاد کند و کسی را با آنان بفرستد پس از انجام نماز جمعه و عید آنان را برگرداند.

۱۲ - از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش - محمد بن خالد برقی - با سند معتبر از علی (ع) نقل شده است که فرمود:

يجب على الإمام ان يحبس الفساق من العلماء و الجهال من الأطباء و المفاليس من

الاکریاء؛^{۱۵} پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بر امام لازم است که عالمان فاسق و طبیعیان نادان و مکاریان ورشکسته را حبس کند.

راوی می گوید: و فرمود: حبس الإمام بعد الحد ظلم؛^{۱۵} حبس بعد از اجرای حد از سوی امام، ظلم است.

اگر چه سند حدیث تا محمد بن خالد صحیح است ولی نقل محمد بن خالد از علی (ع) به صورت ارسال است و قابل اعتماد نیست. البته شیخ این حدیث را با اسناد

۱۳. همان، ص ۲۲۱، باب ۳۲ از ابواب کیفیة الحكم و احکام الدعوی، ح ۱.

۱۴. همان، ح ۲.

۱۵. همان، ح ۳.

خویش به صفار از ابراهیم بن هاشم از نوفلی از سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از علی (ع) روایت کرده است و در این سند ارسالی وجود ندارد، ولی به سبب وجود نوفلی ضعیف است.

گفته می شود: سند مذکور همچنین به واسطه اسناد شیخ به صفار، ضعیف است؛ چون اسانید شیخ به صفار در مشیخه ضعیف است و در کتاب فهرست، برخی از آن ضعیف و برخی دیگر صحیح است. اسانید صحیح شیخ به صفار آن است که محمد بن حسن بن ولید در آن باشد، ولی شیخ در میان کتاب های صفار از اسانیدی که به ابن ولید می رسد، کتاب بصائر الدرجات را استثناء کرده است. به دلیل آن که ابن ولید این کتاب را روایت نکرده است و شاید این حدیث از کتاب بصائر الدرجات گرفته شده باشد.

جواب آنکه: این حدیث از بصائر الدرجات گرفته نشده است؛ چون اسانید شیخ به صفار در مشیخه تنها به محمد بن الحسن بن ولید می رسد.

۱۳ - در حدیثی از زراره با سند معتبر از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود:

كان علي (ع) يقول: لا يجبس في السجن إلا ثلاثة: الغاصب و من أكل مال اليتيم ظلماً و من أؤتمن على أمانة فذهب بها و إن وجد له شيئاً باعه غائباً كان أو شاهداً؛^{۱۶}

علی (ع) می فرمود: فقط سه کس در زندان حبس می شوند: غاصب و کسی که مال یتیم را به ستم می خورد و کسی که مالی را که به امانت به وی سپرده اند، از بین ببرد. اگر مالی از اینها به دست آمد در حضور یا در غیاب آنان فروخته می شود.

۱۴ - در حدیثی با سند ناقص از غیاث بن ابراهیم از جعفر از پدرش نقل شده است:

ان علیاً (ع) كان إذا أخذ شاهد زور فإن كان غريباً بعث به إلى حية و إن كان سوقياً بعث به إلى سوقه فطيف به ثم يحبسه أياماً ثم يخلی سبيلاً؛^{۱۷}

۱۶. همان، ص ۲۱۷، باب ۲۶ از ابواب کیفیة الحکم، ح ۲.

۱۷. همان، ص ۲۴۴، باب ۱۵ از ابواب شهادت، ح ۳.

علی (ع) زمانی که شاهد دروغگویی را می گرفت، اگر غریب بود او را به میان قبیله اش می فرستاد و اگر بازاری بود او را به بازارش می فرستاد، سپس میان مردم او را می گردانیدند. آن گاه چند روزی او را حبس و سپس آزاد می کرد.

۱۵- در حدیثی که سند آن به واسطه محمد بن موسی بن المتوکل ضعیف است، از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

جاء رجل إلى رسول الله (ص)، فقال: إن أمتي لاتدفع يد لأمس. فقال: فاحبسها. قال: قد فعلت. قال: فامنع من يدخل عليها. قال: قد فعلت. قال: قيدها، فإنك لاتبرها بشيء أفضل من أن تمنعها من محارم الله عز وجل؛^{۱۸}

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: مادر من هیچ دستی را رد نمی کند. فرمود: او را حبس کن. گفت: انجام دادم. فرمود: از ورود افراد بر او جلوگیری کن. گفت: انجام دادم. فرمود: او را در بند کن، بهترین نیکی تو نسبت به او آن است که او را از کار حرام باز داری.

امر سوم: روایاتی که در مورد اندازه تعزیر وارد شده است، از قبیل:

۱. حدیث اسحاق بن عمار به سند صحیح که گفت:

از امام کاظم (ع) پرسیدم تعزیر چقدر است؟ فرمود: بضعة عشر سوطاً ما بین العشرة إلى العشرين؛^{۱۹}

بیش از ده ضربه شلاق، بین ده الی بیست ضربه.

۲. مرسله شیخ صدوق:

رسول خدا (ص) فرمود: لا یحلّ لوالٍ یؤمن بالله و البوم الآخر ان یجلد اکثر من عشرة اسواط إلا فی حد، و اذن فی تأدیب المملوك من ثلاثة إلى خمسة؛^{۲۰}

برای هر حاکمی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد حلال نیست که بیش از ده

۱۸. همان، ص ۴۱۴-۴۱۵، باب ۴۸ از ابواب حد زنا، ح ۱.

۱۹. همان، ص ۵۸۳، باب ۱۰ از ابواب بقية الحدود و التعزیرات، ح ۱.

۲۰. همان، ص ۵۸۴، ح ۲.

ضربه تازیانه بزند مگر در مورد حدّ و در تادیب عبد از سه تا پنج ضربه مأذون است.

۳- حدیث حماد بن عثمان با سند معتبر از امام صادق (ع):

قال: قلت له: كم التعزير؟ فقال: دون الحد. قال: قلت: دون الثمانين؟ قال: لا، ولكن دون أربعين، فإنّها حد المملوك، قلت: وكم ذاك؟ قال: على قدر ما يراه الوالي من ذنب الرجل وقوة بدنه؛^{۲۱}

گفت: عرض کردم: تعزیر چه مقدار است؟ فرمود: کمتر از حد. گفتم: کمتر از هشتاد ضربه؟ فرمود: نه کمتر از چهل ضربه که حدّ عبد است. گفتم: یعنی چه اندازه؟ فرمود: به هر اندازه که حاکم مصلحت بداند، از جهت مقدار گناه و از جهت مقدار توان آن شخص.

۴- حدیث سماعه با سند معتبر:

گفت: از امام در باره کسانی که به دروغ شهادت می دهند پرسیدم، فرمود: یجلدون حدّاً لیس له وقت، فذلک إلى الامام ويطاف بهم حتى يعرفهم الناس واما قوله تعالى: ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً وأولئك هم الفاسقون إلا الذين تابوا؛^{۲۲} به عنوان حد به مقدار نامعین بر او تازیانه می زنند، اندازه آن به اختیار امام است، و او را در میان مردم می گردانند تا او را بشناسند. خدای تعالی فرمود: «هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید که آنان از فاسقانند، مگر آنانی که توبه کرده باشند». گفتم: چگونه معلوم می شود که توبه کردند؟ فرمود: یکذب نفسه علی رؤوس الناس حتی یضرب و یتستفر ربّه فإذا فعل ذلک فقد ظهرت توبته؛^{۲۳} خویشتن را در میان مردم تکذیب می کند تا زمانی که زده می شود و از خدا طلب بخشش می کند، هرگاه چنین کند توبه او آشکار می شود.

۲۱. همان، ص ۵۸۴، ح ۳ و ص ۴۷۲، باب ۶ از ابواب حد مسکر، ح ۶.

۲۲. نور، آیه ۴-۵.

۲۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸۴-۵۸۵، باب ۱۱ از ابواب بقیة الحدود، ح ۱.

حدیث دیگری نظیر همین حدیث بلافاصله پس از آن در وسائل نقل شده است که آن نیز سندش معتبر است. ۲۴ حدیث دوم در وسائل با سند معتبر از طریق دیگر نیز از سماعه روایت شده است. ۲۵

همچنین شیخ طوسی حدیث اوّل را تا جمله «حتی يعرفهم الناس» با سند معتبر روایت کرده است که در وسائل در ذیل نقل حدیث اوّل در باب ۱۱ از ابواب بقیة الحدود^{۲۶} به آن اشاره شده است. علاوه بر این، شیخ طوسی^{۲۷} تمام حدیث اوّل را با سند معتبر روایت کرده است که در وسائل - باب ۱۵ از ابواب شهادات در ذیل حدیث دوم -^{۲۸} به این نقل اشاره شده است. شاید همه آنها یک حدیث باشد.

حدیث دیگری مانند همین حدیث نیز از عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) روایت شده که در وسائل، باب ۱۵ از ابواب شهادات، حدیث دوم، با سند ضعیف نقل شده است. ۲۹

۵- احادیثی در باره قذف حر نسبت به مملوک وارد شده است که حمل بر تعزیر می شود،^{۳۰} اما مضمون این احادیث خلاف قاعده است و بر بیان مصداق و نه تعیین مقدار حمل شده است.

۶- احادیثی در باره تعزیر دو مرد یا دو زن یا مرد و زنی که زیر یک لحاف بخوابند روایت شده است. یکی از این احادیث در مورد دو مرد و نیز دو زنی است که زیر یک لحاف بخوابند و دلالت بر سی ضربه شلاق دارد، ولی سند این حدیث به واسطه سلیمان بن هلال ضعیف است؛ چون توثیق نشده است. ۳۱

۲۴. همان، ح ۲.

۲۵. همان، ص ۲۴۳-۲۴۴، باب ۱۵ از ابواب شهادات، ح ۱.

۲۶. همان، ص ۵۸۴ و ۵۸۵، باب ۱۱ از ابواب بقیة الحدود، ح ۱.

۲۷. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۶۳، ح ۶۹۹.

۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۴۴، باب ۱۵ از ابواب شهادات، ح ۲.

۲۹. همان.

۳۰. همان، ص ۴۳۴ و صفحات بعد، باب ۴ از ابواب حد قذف.

۳۱. همان، ص ۳۶۷-۳۶۸، باب ۱۰ از ابواب حد زنا، ح ۲۱.

بسیاری از این احادیث گاهی به صورت بیان حکم و گاهی به صورت نقل فعل امام بر نود و نه ضربه دلالت دارند؛ همانند روایت حریر که فعل امام را در تعزیر یک مرد و زن نقل می‌کند^{۳۲} و سند آن معتبر است. همچنین روایت^{۳۳} ابان بن عثمان که سند آن نیز معتبر است.

روایت عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) در باره دو مردی که در زیر یک لحاف پیدا شوند، فرمود: یجلبدان غیر سوط واحد؛^{۳۴} یک ضربه کمتر از حد شرعی بر آنان جاری می‌شود.

در مقابل این حدیث، روایاتی وجود دارد که بر لزوم اجرای حد کامل به صرف اجتماع در زیر یک لحاف، دلالت دارد؛ مانند حدیث عبدالرحمن بن حجاج - که سندش معتبر است - از امام صادق (ع)، شنیدم که فرمود:

كان علی (ع) إذا وجد الرجلین فی لحاف واحد ضربهما الحد فإذا اخذ المرأتین فی لحاف ضربهما الحد؛^{۳۵}

زمانی که دو مرد در زیر یک لحاف پیدا می‌شدند، علی (ع) آنان را حد می‌زد و زمانی که دو زن نیز در زیر یک لحاف دیده می‌شدند آنان را حد می‌زد.

و مانند حدیث ابی بصیر که سند معتبر دارد:

گفت: در باره زنی که او را در کنار مردی بیابند، از امام صادق (ع) سؤال شد، فرمود: یجلبدان مئة جلدة؛^{۳۶} صد ضربه تازیانه زده می‌شوند.

ممکن است جمع بین این دو دسته از روایات به این نحو باشد که روایاتی که بر نود و نه ضربه دلالت دارد بیان تعزیری است که با صرف اجتماع در یک لباس یا در یک لحاف

۳۲. همان، ص ۳۶۷، ح ۲۰.

۳۳. همان، ح ۱۹.

۳۴. همان، ح ۱۸.

۳۵. همان، ص ۳۶۵، ح ۶.

۳۶. همان، ح ۷.

ثابت می شود بدون ارتکاب عملی که موجب حد شود. اما روایاتی که بر حد کامل دلالت دارد احتمالاً در موردی وارد شده است که عمل موجب حد انجام شده باشد. گویا اجتماع در یک لباس نشانه ارتکاب عملی است که موجب حد می شود مگر رجم. بر اساس روایات، رجم جز با شهادت شاهدانی که شهادت دهند همانند دخول میل در سر مه دان دیده اند، ثابت نمی شود.

این جمع اگر شاهی نداشته باشد جمع تبرعی است و ارزشی ندارد، ولی روایاتی در اینجا وجود دارد که شاهد این جمع می باشند:

۱- روایتی از عبدالله بن سنان با سند کامل از امام صادق (ع):

شنیدم که فرمود: حد الجلد فی الزنا ان یوجد فی لحاف واحد و الرجلان یوجدان فی لحاف واحد و المراتان یوجدان فی لحاف واحد؛^{۳۷}
موجب حد تازیانه در زنا آن است که دو نفر در زیر یک لحاف دیده شوند و دو مرد یا دو زن در زیر یک لحاف دیده شوند.

از تعبیر «حد الجلد فی الزنا» این گونه به دست می آید که گویا وجود دو شخص در یک لحاف نشانه ارتکاب زنا است.

۲- حدیثی از ابی بصیر از امام صادق (ع):

در باره زنی که به همراه مردی در زیر یک لباس دیده می شود پرسیدم، فرمود:
یجلدان مشة جلدة و لایجب الرجم حتی تقوم البینة الاربعة بان قد راوه
یجامعها؛^{۳۸}

بر هر کدام صد ضربه تازیانه زده می شود و تا زمانی که چهار شاهد گواهی ندهند که آن مرد را در حال جماع با آن زن دیده اند، رجم واجب نمی شود.

ذیل حدیث که می گوید: «ولایجب الرجم ...»؛ شاهد است بر آن که مقصود،

۳۷. همان، ص ۳۶۴، ح ۴.

۳۸. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۴۳، ح ۱۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۵، باب ۱۰ از ابواب حد زنا، ح ۸.

تفصیل بین زنایی است که موجب رجم می شود و زنایی که موجب تازیانه می شود. رجم تنها با شهادت چهار شاهد مبنی بر مشاهده جماع ثابت می شود، ولی تازیانه نیاز به چنین شهادتی ندارد، بلکه گویا صرف وجود آنان در یک لباس نشانه ای بر زنا است.

۳- حدیثی از ابی صباح کنانی با سند معتبر از امام صادق (ع):

در باره مرد و زنی که در یک لحاف پیدا می شوند، پرسیدم، امام (ع) فرمود: *اجلدهما مئة مئة؛ ولایکون الرجم حتی تقوم الشهود الاربعة ائهم راوه یجامعها؛*^{۳۹}

بر هر نفر صد تازیانه بزن و فرمود: رجم ثابت نمی شود تا زمانی که چهار شاهد بگویند او را دیده اند که با آن زن جماع می کند.

دلالت این حدیث همانند حدیث پیشین است و دلالت هر دو قابل مناقشه است.

۴- حدیثی از زراره با سند معتبر از امام باقر (ع) که فرمود:

إذا شهد الشهود علی الزانی أنه قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته أقيم علیه الحد؛^{۴۰}

وقتی شهود بر زانی شهادت دهند که او را همانند حالت آمیزش مردی با همسرش در کنار زنی دیده اند، بر او اقامه حد می شود.

تعبیر «شهد الشهود علی الزانی» گویای آن است که حالت قرار گرفتن مرد با زنی، آنچنان که با همسرش آمیزش می کند، نشانه ارتکاب زنا است.

۵- حدیثی از عبدالله بن مسکان با سند معتبر از امام صادق (ع):

حدّ الجلد فی الزنا أن یوجد فی لحاف واحد؛^{۴۱}

حد تازیانه در زنا در صورتی است که دو نفر زیر یک لحاف یافت شوند.

۳۹. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۴۳، ح ۱۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۶، باب ۱۰ از ابواب حد زنا، ح ۱۲.

۴۰. همان، ح ۱۳.

۴۱. همان، ص ۳۶۸، ح ۲۲.

این حدیث همانند حدیث اول است .

احادیثی که در لزوم شهادت به دخول در کتاب وسائل الشیعه^{۴۲} آمده است ، در مورد رجم می باشد نه تازیانه . مگر حدیث ابن ابی نجران از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از امام باقر(ع) که فرمود :

قال امیر المؤمنین(ع) : لا یجلد رجل ولا امرأة حتی یشهد علیهما أربعة شهود علی الإیلاج والإخراج؛^{۴۳}

بر هیچ مرد و زنی تازیانه زده نمی شود تا زمانی که چهار شاهد بر ادخال (آلت) و اخراج گواهی می دهند .

این روایت مطابق با نقل من لایحضره الفقیه^{۴۴} و سند آن معتبر است . اما عین این حدیث در کافی^{۴۵} با سند معتبر و در تهذیب با سندی متضمن اسناد شیخ طوسی به احمد بن محمد^{۴۶} آمده و کلمه «لا یجلد» به «لا یرجم» تبدیل شده است . بنابراین بعید نیست که نقل تهذیب صحیح و نقل فقیه اشتباه باشد .

البته در اینجا تنها یک حدیث وجود دارد که اطلاق آن شامل فرض تازیانه می شود و شاید طبق این حدیث ، یاقتن زن و مرد در زیر یک لحاف ، اماره ای بر زنا نباشد . این حدیث با سند معتبر از حریر از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود :

القاذف یجلد ثمانین جلدة ولا تقبل له شهادة ابداً إلا بعد التوبة أو یکذب نفسه ، فإن شهد له ثلاثة و أبی واحد یجلد الثلاثة ولا تقبل شهادتهم حتی یقول أربعة : رأینا مثل المیل فی المكحلة؛^{۴۷}

۴۲ . وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۳۷۱ و صفحات بعد ، باب ۱۲ از ابواب حد زنا .

۴۳ . همان ، ص ۳۷۳ ، باب ۱۲ از ابواب حد زنا ، ح ۱۱ .

۴۴ . من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۲۴ ، ح ۴۹۹۱ .

۴۵ . کافی ، ج ۷ ، ص ۱۸۲ - ۱۸۳ ، ح ۳ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۳۷۱ ، باب ۱۲ از ابواب حد زنا ، ح ۲ .

۴۶ . تهذیب الاحکام ، ج ۱۰ ، ص ۲ ، ح ۳ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۳۷۱ ، باب ۱۲ از ابواب حد زنا ، ذیل ح ۳ .

۴۷ . وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۴۳۳ ، باب ۲ از ابواب حد قذف ، ح ۵ .

قاذف هشتاد ضربه تازیانه زده می شود و هرگز شهادت او پذیرفته نمی شود مگر بعد از توبه یا تکذیب خویشتن. بنابراین اگر سه نفر برای او شهادت دهند و یک نفر دیگر امتناع کند، بر آن سه نفر تازیانه زده می شود و شهادتشان پذیرفته نمی شود، مگر اینکه هر چهار نفر بگویند: همانند میل در سرمه دان دیده ایم.

پس این حدیث دلالت دارد بر آنکه، زنا ثابت نمی شود مگر با مشاهده آن مانند میل در سرمه دان و بین رجم و تازیانه تفصیل نداده است. اما اصل فرض اشتراط مشاهده به صورت میل در سرمه دان، غریب به نظر می رسد؛ چون شاید هرگز چنین اتفاقی ممکن نباشد و حال آن که در زمان معصومین (ع) شهادت هایی بر زنا واقع شد که به آن ترتیب اثر داده شده است. بنابراین در خصوص رجم یا به طور مطلق، آنچه برای اثبات زنا لازم است مشاهده حالتی است که عادتاً ملازم با دخول است نه مشاهده اصل دخول.

علاوه بر آنکه شاید این حدیث با احادیثی که مشاهده اجتماع در زیر یک لحاف را برای تازیانه کافی می داند و استظهار اماره بودن این حالت بر لزوم تازیانه، تعارضی نداشته باشد؛ زیرا منافاتی ندارد که این حالت نسبت به حکم تازیانه اماریت داشته باشد، اما تا زمانی که شاهد، مشاهده نکرده، شهادت بر زنا جایز نباشد و اگر بدون مشاهده، شهادت به زنا دهد حد قذف بر او جاری می شود و تنها حق دارد که شهادت دهد آن دو را در یک لحاف دیده است. اگر شهادت بر این حالت، اماره بر وقوع زنا باشد، تازیانه با آن اثبات می شود، پس این اماریت به اندازه ای که تازیانه را ثابت کند، از سوی شارع پذیرفته شده است نه به اندازه ای که موجب جواز شهادت بر زنا شود.

ولی در عین حال انصاف آن است که حمل روایات بر این که اجتماع مرد و زن در یک لحاف اماره بر زنا است، منتهی به اندازه ای شود که مجازات تازیانه را اثبات کند، بعید می باشد و قرآینی که در این باره ذکر گردید، قوی نیست.

آیت الله خوئی روایات ثبوت حد به صرف دیدن زن و مرد در زیر یک لحاف را به قرینه روایت عبدالرحمن بن حجاج بر تقیه حمل کرده است. این روایت که سند آن معتبر می باشد چنین است:

نزد امام صادق (ع) بودم، عباد بصری به همراه عده ای از یارانش وارد شدند. به امام (ع) عرض کرد: در مورد دو مردی که در یک لحاف دیده شوند، حدیثی برای من نقل کن. امام (ع) به وی فرمود: کان علی (ع) إذا اخذ الرجلین فی لحاف واحد ضربهما الحد؛ علی (ع) وقتی دو مرد را در یک لحاف می گرفت بر آنان حد جاری می کرد. عباد گفت: شما به من گفته بودید که یک ضربه کمتر از حد شرعی زده شود. سپس امام دوباره آن حدیث را گفت و چندین بار تکرار کرد تا آن که فرمود: یک ضربه کمتر از حد. در این هنگام افرادی که حاضر بودند، حدیث را نوشتند.^{۴۸}

گویا خودداری امام (ع) در مرحله نخست، به خاطر تقیه از یاران عباد بصری بوده است تا آن که در اثر اصرار، ناچار به بیان حقیقت گردیده است.^{۴۹} ولی چیزی که موجب تضعیف این توجیه می شود آن است که شیخ طوسی در کتاب خلاف به عموم اهل سنت نسبت می دهد که آنان در این مسئله معتقد به تعزیر هستند نه حد.^{۵۰} بنابراین اگر بنا شود که حمل بر تقیه کنیم شاید بهتر آن است که احادیث نود و نه ضربه را بر تقیه حمل کنیم نه بر عکس.

در هر حال نظر مشهور فقهای ما آن است که به صرف اجتماع در یک لحاف بدون ارتکاب عمل، حد ثابت نمی شود، شاید هیچ کس غیر از ابن جنید قایل به ثبوت نیست. البته ظاهر عبارت شیخ طوسی در کتاب خلاف، ثبوت حد است^{۵۱}، ولی در کتاب تهذیب، خلاف آن را معتقد است.^{۵۲}

آیت الله خوئی در کتاب مبانی تکملة المنهاج می گوید که از ابن جنید و صدوق، حد شرعی یعنی صد ضربه، نقل شده است.^{۵۳} ولی صدوق در من لایحضره الفقیه^{۵۴} به خلاف

۴۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۳-۳۶۴، باب ۱۰ از ابواب حد زنا، ح ۲.

۴۹. مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵۰. خلاف، ج ۳، ص ۱۷۸، کتاب الحدود، م ۹.

۵۱. همان، ج ۳، ص ۱۷۸، م ۹.

۵۲. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۴۳ و ۴۴.

۵۳. مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۴۰.

۵۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵.

آن تصریح کرده و احادیث صد ضربه را به فرض وجود اقرار یا یتنه حمل کرده است و احادیث نود و نه ضربه را به فرضی حمل کرده که خود امام علم به چیزی که موجب حد است، داشته باشد بدون آن که اقرار یا یتنه ای وجود داشته باشد و به واسطه عدم اقرار یا یتنه یک ضربه کمتر، اجرا می شود.

در هر حال وقتی فرض شود کسی غیر از ابن جنید به مضمون احادیث صد ضربه فتوا نداده است، همین موجب از بین رفتن اطمینانی است که در حجیت روایات شرط است. پس باید به مضمون روایات نود و نه ضربه تازیانه، فتوا داد.

بله ممکن است گفته شود که حتی نود و نه ضربه هم واجب نیست و تعیین مقدار ضربات در اختیار حاکم باشد. به دلیل حدیثی که با سند معتبر از امام صادق (ع) از پدرش (ع) نقل شده است که به امیرالمؤمنین (ع) گزارش داد که مردی در خانه زنی در بسترش دیده شده، ایشان فرمود:

هل رأیتُم غیر ذلک؟ قالوا لا. قال: فانطلقوا به إلى مخروءة فمرغوه علیها ظهراً
لبطن ثم خلّوا سبیلہ؛^{۵۵}

آیا چیزی غیر از آن دیده اید؟ گفتند نه. فرمود: آن مرد را به مستراح ببرند و بدن او را به مدفوع آغشته کرده، سپس او را رها کنند.

این روایت بر تعزیر دیگری غیر از نود و نه ضربه دلالت دارد، بلکه دلالت می کند بر این که صرف اجتماع در یک بستر اماره بر وقوع عملی که موجب تازیانه باشد، نمی شود. می توان در دلالت این روایت این گونه مناقشه کرد که اجتماع در یک بستر در روایت فرض نشده است، تا چه رسد به فرض برهنه بودن آنها در بستر تا اماره ای بر وقوع عمل باشد.

مانند همین روایت، حدیث دیگری است از حفص بن بختری با سند معتبر از امام صادق (ع):

أتی امیرالمؤمنین (ع) برجل وجد تحت فراش رجل فامر به امیرالمؤمنین (ع) فلوّث

مردی که در بستر مرد دیگر پیدا شد، نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: وی را در مستراح آلوده سازند.

آری، برای الزامی نبودن تعداد نود و نه ضربه تازیانه، می توان به حدیثی استشهاد کرد که با سند معتبر از معاویة بن عمار نقل شده است:

قال: قلت لأبي عبد الله (ع): المرأتان تنامان في ثوب واحد. فقال: تضربان. فقلت حدًا؟ قال: لا. قلت: الرجلان ينمان في ثوب واحد؟ قال: يضربان. قال: قلت: الحد؟ قال: لا؛ ۵۷

از امام صادق (ع) پرسیدم: اگر دو زن در یک بستر بخوابند؟ فرمود: آن دو را تازیانه می زنند. گفتم: آیا به عنوان حد؟ فرمود: نه. گفتم: اگر دو مرد در یک بستر بخوابند؟ فرمود: تازیانه زده می شوند. گفتم: به عنوان حد؟ فرمود: نه.

در این حدیث تنها به ذکر تازیانه اکتفا شده است و همچنین این که نباید ضربات تازیانه به مقدار حد شرعی باشد. مقتضای اطلاق این حدیث آن است که عدد نود و نه در ضربات، متعین نیست.

البته این روایت تنها در خصوص اجتماع دو مرد یا دو زن وارد شده است و شامل فرض اجتماع مرد و زن نمی شود. رجال جامع علوم انسانی در هر حال جمع بین این روایات با تقیید، بهتر از جمع میان آنها با حمل روایات نود و نه ضربه بر ذکر مصداق است.

از این رو قول به وجوب نود و نه ضربه - اگر اجماعی بر خلاف آن نباشد - متعین است. اما اگر بنا بر آن چه صاحب جواهر نقل کرده، ۵۸ اجماع بر خلاف آن باشد، باید روایات را به مقام بیان حد اکثر تعزیر حمل کرد.

۵۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۲۴، باب ۶ از ابواب حد لواط، تنها حدیث این باب.

۵۷. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۶۷، باب ۱۰ از ابواب حد زنا، ح ۱۶.

۵۸. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۹۰-۲۹۱.

این همه تا زمانی است که اطمینان به روایات صد ضربه به گونه ای از بین برود که آنها از حجیت ساقط شوند و گرنه میان این دو دسته روایات تعارض ایجاد می شود. اگر آن چه شیخ طوسی نقل کرده، صحیح باشد که عموم اهل سنت معتقد به تعزیر هستند نه حد، باید روایات نود و نه ضربه را بر تقیه حمل کرد. در غیر این صورت، چون هر دو دسته روایات در حد استفاضه است، علم اجمالی به تعیین یکی از دو حد، صد یا نود و نه ضربه، حاصل می شود، که باید به قدر متیقن یعنی نود و نه ضربه یا مطلق تعزیر اکتفا کرد.

امر چهارم - احادیثی که در مورد تعزیر طفل یا بنده وارد شده است:

۱ - حدیثی که با سند معتبر از حریر از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

لأبأس أن يؤدّب المحرم عبده ما بينه وبين عشرة أسواط؛^{۵۹}

اشکالی ندارد شخص محرم بنده خود را تا ده تازیانه تادیب کند.

۲ - حدیثی از حماد بن عثمان با سند ضعیف:

از امام صادق (ع) در باره تادیب کودک و عبد سؤال کردم، فرمود:

خمسة أوسمة و ارفق؛^{۶۰}

پنج یا شش ضربه، با ارفاق.

۳ - حدیثی از سکونی با سند ضعیف از امام صادق (ع):

إن أمير المؤمنين (ع) ألقى صبيان الكتاب الواحد بين يديه ليخبرينهم، فقال: أما

إنها حكومة و الجور فيها كالجور في الحكم أبلغوا معلمكم أن ضربكم فوق ثلاث

ضربات في الادب اقتص منه؛^{۶۱}

کودکان لوح نوشته های خود را در مقابل امیر المؤمنین افکندند تا یکی را برگزیند.

فرمود: این کار، قضاوت است و ظلم در آن مانند ظلم در قضاوت است. به معلم

خود بگویند اگر شما را بیش از سه ضربه تادیب کند قصاص می شود.

۵۹. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۰، باب ۹۵ از ابواب تروك احرام، ح ۱.

۶۰. همان، ج ۱۸، ص ۵۸۱، باب ۸ از ابواب بقية الحدود، ح ۱.

۶۱. همان، ص ۵۸۲، ح ۲.

صدوق مانند همین حدیث را با اسناد به قضاوت های امیرالمؤمنین (ع)، نقل کرده که سند آن صحیح است.

۴- حدیثی از زراره با سند ضعیف:

به امام صادق (ع) عرض کردم: در مورد تادیب برده چه می فرمایید؟ فرمود: ما ائیه فیه علی یدیه فلاشیء علیه و اما ما عصاک فیه فلا باس. قلت: کم اضریه؟ قال: ثلاثة او اربعة او خمسة؛^{۶۲}

آن چه را ناخواسته مرتکب می شود، مجازات ندارد ولی اگر نافرمانی کند، تادیب اشکالی ندارد. گفتم: چه مقدار تادیب کنم؟ فرمود: سه یا چهار یا پنج ضربه.

۵- حدیثی از ابی عباس با سند معتبر از امام صادق (ع):

ابی عباس گفت: به امام عرض کردم: اندازه مجازات بنده چقدر است؟ فرمود: علی قدر ذنبه، قال: قلت: قد عاقبت حریراً باعظم من جرمه. فقال: ویلک هو مملوک لی إن حریراً شهر السیف و لیس متی من شهر السیف؛^{۶۳}

مجازات بنده به قدر گناه اوست. گفتم: من حریر را بیش از جرمش مجازات کردم، فرمود: وای بر تو حریر مملوک من است، او شمشیر کشیده بود و هرکس شمشیر برکشد از من نیست.

۶- حدیثی از اسحاق بن عمار با سند معتبر از امام صادق (ع):

قلت لابی عبدالله: ربما ضربت الغلام فی بعض ما یجرم. فقال: و کم تضربه؟ قلت: ربما ضربته مئة. فقال: مئة! مئة! فاعاد ذلك مرتین، ثم قال: حد الزنا! اتق الله. فقلت: جعلت فداک فکم ینبغی لی ان اضره؟ فقال: واحداً. فقلت: والله لو علم انی لا اضره إلا واحداً ما ترک لی شیئاً إلا افسده. قال: فسانین، فقلت: هذا هو هلاکي. قال: فلم ازل اماکسه حتی بلغ خمسة ثم غضب. فقال:

۶۲. همان، ح ۳.

۶۳. همان، ج ۱۸، ص ۳۳۹، باب ۳۰ از ابواب مقدمات الحدود، ح ۱.

یا اسحاق إن كنت تدري حدّ ما اجرم فاقم الحدفیه ولا تعد حدود الله؛^{۶۴} به امام صادق(ع) گفتم: گاهی پسر من را برای برخی خطاهایش می زنم. فرمود: چه مقدار می زنی؟ عرض کردم: گاهی تا صد ضربه می زنم. فرمود: صد! صد! این کلمه را دوبار گفت، سپس فرمود: حد زنا! از خدا پروا کن. پس عرض کردم: فدایت شوم پس چقدر سزاوار است؟ فرمود: یک ضربه. عرض کردم به خدا اگر بداند که تنها او را یک ضربه می زنم، چیزی را برایم سالم نمی گذارد. فرمود: پس دو ضربه بزن. عرض کردم: این نیز هلاکت من است. گفت: همچنان کلام امام را نمی پذیرفتم تا به پنج ضربه رسید. امام غضبناک شدند و فرمودند: اسحاق اگر خودت حدّ مجازات جرم او را می دانی، پس حدّ را بر او جاری کن و از حدود الهی تجاوز نکن.

۷- حدیثی از ابی بصیر با سند معتبر از امام باقر(ع):

من ضرب مملوكاً له بحد من الحدود من غیر حد وجب الله علی المملوك لم یکن لضاربه كفارة إلا عتقه؛^{۶۵}

هر کس بنده خویش را به غیر از حدّی که خداوند برای مجازات بنده تعیین کرده، مجازات کند، کفّاره ای ندارد مگر آزاد کردن آن بنده.

۸- حدیثی از علی بن جعفر با سند ضعیف از برادرش موسی بن جعفر(ع):

قال: سألته عن رجل هل یصلح له أن یضرب مملوكه فی الذنب یدنبه؟ قال: یضربه علی قدر ذنبه، إن زنی جلده وإن کان غیر ذلك فعلی قدر ذنبه السوط و السوطین و شبهه و لا یفرط فی العقوبة؛^{۶۶}

از امام کاظم(ع) پرسیدم: آیا کسی می تواند بنده خود را به سبب گناهی که مرتکب می شود، بزند؟ فرمود: به قدر گناهش او را بزند. اگر زنا کرد بر او

۶۴. همان، ح ۲.

۶۵. همان، ص ۳۴۰، ح ۵.

۶۶. همان، ج ۱۸، ص ۳۴۰، باب ۳۰ از ابواب مقدمات الحدود، ح ۸.

تازیانه زنا بزند و اگر غیر از آن بود، باید به تناسب گناهش یک ضربه یا دو ضربه و مانند آن بزند و در مجازات او زیاده روی نکند.

۹ - حدیثی از اسماعیل بن عیسی از امام هادی (ع) :

عرض کردم آیا زدن بنده‌ی که از مالک خود سرپیچی کند، حلال است، یا نه؟

فرمود: لا یحلّ أن یضربه، إن وافقك فامسكه وإلا فخلّ عنه؛^{۶۷}

حلال نیست که او را بزند. اگر بنده‌ات با تو سازگار است او را نگه دار و گرنه رهاش کن.

شیخ طوسی در تهذیب این حدیث را یک بار با سند خویش از احمد بن محمد در مسائلی که اسماعیل بن عیسی^{۶۸} از امام هادی (ع) پرسیده است به همین نحوی که ذکر شد، نقل کرده است. این نقل شیخ مطابق با کافی است که این حدیث را از عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد در مجموعه سؤالات اسماعیل بن عیسی از امام هادی (ع) نقل کرده است^{۶۹} و بار دیگر با سند خویش به محمد بن علی از محبوب از اسماعیل بن عیسی از ابی الحسن (ع) نقل کرده است که گفت :

از امام در مورد اجیری که نافرمانی صاحب خویش می کند، پرسیدم که آیا زدن او حلال است یا نه؟ پاسخ دادند: لا یحلّ أن تضربه إن وافقك امسكه وإلا فخلّ عنه؛^{۷۰}

حلال نیست او را بزنی. اگر با تو سازگار است او را نگه دار و در غیر این صورت او را رها کن.

ظاهراً این نقل صحیح است؛ زیرا عبارت: «او را رها کن» با اجیر مناسب است نه با عبد. در هر حال وثاقت اسماعیل بن عیسی ثابت نشده است.

۶۷. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۷۷، باب ۲۷ از ابواب مقدمات الحدود، ح ۲.

۶۸. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۸، کتاب الحدود، باب من الزیادات، ح ۲۲.

۶۹. کافی، ج ۷، ص ۲۶۱، کتاب الحدود، باب النوادر، ح ۵.

۷۰. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۵۴، کتاب الحدود، باب من الزیادات، ح ۵.

۱۰ - حدیثی با سند ضعیف از طلحة بن زید از امام صادق (ع) از پدرش از علی (ع) :

اضرب خادمك في معصية الله عز وجل واعف عنه فيما ياتي إليك؛^{۷۱}

اگر خادم تو نافرمانی خدا کرد او را بزَن و اگر از تو نافرمانی کرد از او در گذر.

۱۱ - مرسله صدوق :

رسول خدا (ص) فرمود: لا یحلّ لوالٍ یؤمن بالله و الیوم الآخر ان یجلد اکثر من

عشرة اسواط إلا فی حد؛^{۷۲}

برای والی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، حلال نیست که بیش از ده ضربه

تازیانه بزند مگر در مورد حد و در تأدیب عبد از سه ضربه تا پنج ضربه ماذون

است.

اکنون پس از نقل روایات، وارد اصل موضوع بحث می شویم:

تعزیر مجرم

آن چه در ابتدای امر با توجه به اصل ولایت فقیه، به ذهن می رسد، آن است که تعزیر مجرم مطلقاً دارای حدّ معینی نیست و تعیین مقدار آن به اختیار ولیّ امر است؛ زیرا مقتضای اطلاق ولایت ولیّ امر آن است که او مصلحت فرد و مصلحت جامعه را در نظر می گیرد و به تناسب مقدار جرم مجرم و اقتضای تأدیب او و اقتضای اصلاح جامعه، او را تعزیر می کند.

بنابراین غیر از مصلحت، معیار دیگری برای تعزیر وجود ندارد. نه از جهت کمّیت می توان آن را محدود کرد و گفت بیش از فلان مقدار جایز نیست و نه از جهت کیفیت می توان آن را محدود کرد و گفت زندان یا جریمه مالی، تعزیر نیست. از اطلاق اصل ولایت فقیه چنین فهمیده می شود، ولی این سخن با اشکالات متعددی روبه روست که

۷۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۰، باب ۳۰ از ابواب مقدمات الحدود، ح ۴.

۷۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۳، ح ۵۱۴۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸۴، باب ۱۰ از ابواب بقیه الحدود، ح ۲.

برای تحقیق مسئله در اینجا به آنها اشاره می شود:

۱- اشکال اول: ولایت فقیه در محدوده اموری است که شرعاً مباح باشد. مثلاً ولی امر نمی تواند اجازه شرب خمر دهد یا شرب خمر را که در اسلام حرام گردیده است، بر کسی واجب کند. بنابراین اگر شک کنیم در این که آیا حبس یا جریمه مالی یا زدن به مقدار خاصی، جایز است یا نه، اثبات جواز این امور به وسیله اطلاق دلیل ولایت فقیه، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خواهد بود.

پاسخ: در اینجا بین اموری که با قطع نظر از حق مولی علیه، ذاتاً حرام است مثل شرب خمر و اموری که به سبب پایمال شدن حق مولی علیه، حرام است مثل حرمت زدن یا حبس یا جریمه مالی تفاوت وجود دارد. آن چه عرفاً از ولایت ولی امر فهمیده می شود آن است که ولی امر می تواند اموری را که به مصلحت مولی علیه به عنوان یک فرد و یا به عنوان یکی از اعضای جامعه می داند انجام دهد، اگر چه انجام دادن این امور - اگر ولایت در میان نبود - از باب تضییع حق مولی علیه، حرام می بود. انجام این امور از قبیل تصرف ولی کودک در مال کودک است که می تواند آن را بفروشد یا با آن چیزی بخرد یا آن را با ضمانت مصرف کند یا هر تصرف دیگری که به مصلحت مولی علیه است، در آن انجام دهد، تصرفاتی که اگر ولایت او نبود، بر او حرام بود و حق نداشت هیچ یک را انجام دهد. ولایت، یعنی جواز یا صحت تصرف در اموری از مولی علیه که اگر ولایت نمی بود، تصرف در آنها جایز یا صحیح نبود، اما اموری که با صرف نظر از ولایت، جایز و صحیح است، نیازی به ولایت ندارد.

اشکال دوم: در مسئله جریمه مالی گفته می شود ولایت ولی امر شامل تغییر حکم وضعی نمی شود. بنابراین ولی امر مثلاً می تواند خوردن شیء پاک را حرام گرداند اما نمی تواند، نجس را پاک قرار دهد یا پاک را نجس، اگر چه به مصلحت مولی علیه باشد.

جریمه مالی نیز از همین قبیل است؛ زیرا محتوای جریمه مالی تنها این نیست که صاحب مال از تصرف در مال خویش محروم می گردد، بلکه محتوای آن، اخراج مال از ملک او و تملیک آن به بیت المال است که این یک حکم وضعی و از قبیل پاک قراردادن نجس و یا برعکس است.

جواب: در اینجا بین اموری از قبیل طهارت و نجاست که با اذن مالک قابل تغییر نیستند و اموری از قبیل تملک که با اذن مالک صحیح است تفاوت وجود دارد. تملک مال غیر با اذن مالکش جایز است و اذن ولی^{۷۳} از نظر عرف جانشین اذن مولی علیه است به گونه ای که عرف از ادله تصرفاتی که متوقف بر اذن است، اذن خصوص مالک را نمی فهمد، بلکه مفهوم عرفی اذن، جامع بین اذن مالک و اذن ولی^{۷۴} است. بنابراین فروش مال غیر و همچنین تملک آن، زمانی که به اذن مالک یا به اذن ولی^{۷۵} او باشد صحیح است و مسئله مورد بحث ما از همین قبیل است. بنابراین تملک مال مولی علیه اگر به مصلحت او باشد، عرفاً در مفهوم ولایت نهفته است.

به سخن دیگر، چیزی که مانع از صحت یا جواز عمل ولی^{۷۶} است، حق مولی علیه در فرض عدم ولایت است، براین اساس این اشکال و جواب در حقیقت به همان اشکال و جواب اول بر می گردد.

اشکال سوم: احادیثی که در مورد تعیین مقدار ضربات در تعزیر آمده است، برخی بین ده تا بیست ضربه را تعیین کرده اند؛ همانند روایت^{۷۷} اسحاق بن عمار که پیش از این نقل شده است و برخی دیگر، مقدار کمتر از حد را تعیین کرده اند؛ مانند آن چه در حدیث حماد بن عثمان گذشت.

دسته سوم از این احادیث، حداکثر تعزیر را ده ضربه قرار داده اند، چنان که در مرسله صدوق گذشت.^{۷۸} اگر چه روایت مذکور به سبب ارسال، اعتبار ندارد.

جواب: مضمون روایت دوم، خلاف شهرت فتوایی و روایی است. قول به چهل ضربه در حد عبد، در قذف و شرب خمر، خلاف مشهور و خلاف اکثر روایات است. ظاهر آن است که روایات مقابل، مخالف با قول عامه است و این روایت اگر بر قذف حمل شود مخالف با اطلاق قرآن است که می فرماید: والذین یرمون المحصنات^{۷۹} ... پس این روایت حجیت ندارد.

۷۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸۳، باب ۱۰ از ابواب بقية الحدود، ح ۱.

۷۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۳، ح ۵۱۴۳.

۷۵. نور، آیه ۴.

گفته شده که این روایت در این حکم که حد عبد چهل ضربه است و نیز در این حکم که ملاک کمتر بودن تعزیر از حد را، حد عبد یعنی چهل ضربه قرار داده است، حمل بر تقیه می شود؛ زیرا ابوحنیفه - براساس آن چه شیخ در خلاف نقل کرده -^{۷۶} قایل به این حکم است، ولی حمل صدر حدیث که می گوید: «تعزیر کمتر از حد است» بر تقیه، توجیهی ندارد.

اما روایت نخست یعنی روایت اسحاق بن عمار که مقدار تعزیر را بین ده تا بیست ضربه می داند، با روایت دوم معارضه دارد؛ چون بر بیش از این مقدار دلالت دارد. همچنین با روایت سماعه - که گذشت - نیز معارضه دارد، روایت سماعه در مورد شاهدانی که به دروغ شهادت می دهند گفته است: «به تعداد نامعین به اندازه ای که امام تعیین می کند بر آنان حد جاری می شود».^{۷۷} بنابراین که عبارت: «کمی بیش از ده ضربه» نیز نوعی تعیین اندازه است. پس ممکن است اطلاق روایت اسحاق را با روایت سماعه تقیید کرد همچنان که عکس این امر نیز ممکن است؛ یعنی بگوییم عبارت: «لیس له وقت» - تعزیر اندازه معین ندارد - مطلق است و هر حد و مقداری را نفی می کند. این اطلاق، توسط روایت اسحاق تقیید زده می شود که اندازه بین «ده تا بیست» ضربه را تعیین کرده است. در این صورت، حتی بر «ده تا بیست ضربه» پس از این تقیید، باز عنوان «لیس له وقت» صدق می کند؛ چون تعیین کامل ندارد. شاید این تقیید با فهم عرفی سازگارتر باشد.

اما از ظاهر عبارتی که از مجلسی در مرآة العقول نقل شده است، این گونه برمی آید که کسی از اصحاب، طبق مضمون روایت اسحاق بن عمار که اندازه میان ده تا بیست ضربه را تعیین کرده، فتوا نداده است؛ سخن مجلسی در پاورقی کافی در تعلیق بر این حدیث این گونه نقل شده است: «این حدیث دلالت دارد بر آن که کمترین حد تعزیر ده ضربه و بیشترین مقدار آن بیست ضربه است و این خلاف آن چیزی است که اصحاب گفته اند مبنی بر آن که اگر حر باشد مقدار تعزیر کمتر از حد حر است و اگر عبد باشد کمتر از حد عبد است ...».^{۷۸}

۷۶. خلاف، ج ۳، ص ۲۲۴.

۷۷. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸۴، باب ۱۱ از ابواب بقیة الحدود، ح ۱.

۷۸. کافی، ج ۷، ص ۲۴۰، ح ۱.

دیدگاه شیخ طوسی در خلاف^{۷۹}، کلام مجلسی را تأیید می‌کند.

در هر حال مقتضای جمع بین روایت اسحاق بن عمار که بین ده تا بیست ضربه را تعیین کرده است و روایت حماد بن عثمان که کمتر بودن از حد را ملاک قرار داده است، آن است که حدیث اسحاق بن عمار حمل شود بر نوعی نصیحت و تأکید بر آن که در زدن زیاده روی نشود و از حدی که مجرم استحقاق دارد فراتر نرود. ولی حد واقعی اکثر تعزیرها همان چیزی است که در روایت حماد آمده است؛ یعنی کمتر از مقدار حد شرعی.

منظور از کمتر از حد

۱- گاهی این گونه بیان می‌شود که کمتر از حد زنا باشد. بنابراین بیشترین مقدار تعزیر نود و نه ضربه خواهد بود که ممکن است این معنا را از احادیثی استظهار کرد که در مورد دو مرد یا دو زن یا مرد و زنی که در یک لحاف جمع شده‌اند، حکم به نود و نه ضربه کرده‌اند. البته در صورتی می‌توان به این احادیث استدلال کرد که آنها را بر تعزیر حمل کنیم، به دلیل این استظهار که استثنای یک ضربه از صد برای آن است که به مقدار حد نرسد، نه این که نود و نه ضربه معین شده باشد. بنابراین تعیین مقدار این تعزیر در اختیار حاکم است. یا به قرینه اجماع بر عدم تعیین نود و نه که برخی ادعا کردند و یا به قرینه روایتی که دلالت بر سی ضربه دارد. چنانکه گفته شده مقتضای جمع بین این روایت و روایات نود و نه، آن است که حاکم بین سی تا نود و نه ضربه مخیر باشد.

البته این استظهار شاهی ندارد و این جمع تبرعی محض است و بر فرض اگر چیزی از این قبیل موارد صحیح باشد، باز احادیث مذکور دلالت بر این قضیه کلی ندارند که «تعزیر به نحو مطلق، کمتر از حد زنا است»، بلکه صرفاً در مسأله اجتماع در یک لحاف این دلالت را دارد.

۲- گاهی کمتر از حد بودن به این معنی تفسیر می‌شود که کمتر از هفتاد و پنج ضربه باشد؛ چون حد قیاده هفتاد و پنج ضربه است.

۳- گاهی کمتر از حد بودن به کمتر از چهل ضربه تفسیر می‌شود که در ذیل حدیث

۷۹. خلاف، ج ۳، ص ۲۲۴، کتاب الاشره، م ۱۴.

حماد بن عثمان به آن تصریح شده است، ولی دانسته شد که ذیل این روایت بر تقیه حمل می شود.

۴- گاهی به کمتر از پنجاه ضربه تفسیر می شود؛ چون حد عبد در زنا پنجاه ضربه است.

تحقیق آن است که اگر ما باشیم و صدر حدیث حماد بن عثمان که می گوید: «کم التعزیر؟ قال: دون الحد»، عرفاً از آن فهمیده می شود که حرّ کمتر از حد حرّ و عبد کمتر از حد عبد، تعزیر می شوند، نه آنکه هر دو کمتر از حد عبد یعنی پنجاه ضربه تعزیر شوند.

ولی ذیل این حدیث تصریح دارد بر آن که چون حد عبد چهل ضربه است، تعزیر کمتر از چهل ضربه خواهد بود. پیش تر این کلام را بر تقیه حمل کردیم؛ زیرا در تعارض با روایاتی است که حد عبد در شرب و قذف را هشتاد ضربه می داند نه چهل ضربه.

جای این توهّم هست که اگر چه ما این روایت را حمل بر تقیه کردیم، ولی اصل این فکر که تعزیر حتی در حرّ، کمتر از حد عبد است را نمی توان حمل بر تقیه کرد؛ زیرا نصّی معارض با آن وجود ندارد. نتیجه آنکه تعزیر به طور مطلق چه در حرّ و چه در عبد کمتر از پنجاه ضربه است که حد عبد در زنا است.

اما این توهّم صحیح نیست؛ زیرا اصل این فکر که تعزیر کمتر از حد عبد است، مدلول تحلیلی عبارتی است که بر تقیه حمل شده است و مفاد جمله مستقلاً از این حدیث نیست. در چنین مواردی نمی توانیم مفاد تحلیلی را حجت بدانیم.

البته عبارت ذیل حدیث، علی رغم آنکه از باب تقیه آمده است، در مجمل کردن صدر حدیث مؤثر است؛ چون متصل به آن است. بنابراین ظهور صدر حدیث در این که تعزیر حرّ کمتر از حد حرّ و تعزیر عبد کمتر از حد عبد است، از بین می رود و حدیث مجمل و مردد می شود بین این که حرّ و عبد هر دو کمتر از حد عبد که پنجاه ضربه است تعزیر می شوند، یا آنکه حرّ کمتر از حد حرّ و عبد، کمتر از حد عبد تعزیر شوند. بعد از این اجمال، به اطلاق دلیل ولایت فقیه رجوع می کنیم که دلالت دارد هر زمانی فقیه مصلحت بداند، می تواند حرّ را بیش از پنجاه ضربه تعزیر کند. بنابراین قدر متیقن آن است که تعزیر حرّ به اندازه ای که برابر با حدّ حرّ شود جایز نیست اما کمتر از این مقدار در صورت مصلحت، به دلیل اطلاق دلیل ولایت، جایز است.

مسئله ای که باقی می ماند آن است که حداقل حد حرّ که تعزیر باید کمتر از آن باشد، چیست؟ هشتاد ضربه است که حد خمر و قذف است، یا هفتاد و پنج ضربه که در حد قیادت گفته اند، یا آنکه کمترین حد، یعنی بیست و پنج ضربه است که در مورد آمیزش با زوجه در حال حیض یا در روز ماه رمضان وارد شده است؟

گفته شده آنچه در ذیل حدیث آمده: «قلت دون ثمانین؟ قال: ولكن دون اربعین...» حتی به صورت تقریر هم که باشد بر این دلالت دارد که منظور از حد، حد خمر و قذف است نه حد قیادت.

این دلالت نیز اگر درست باشد، تحلیلی است که با توجه به حمل ذیل حدیث بر تقیه، قابل اعتماد نیست. اگر چه در هر صورت موجب اجمال صدر حدیث می شود و دیگر نمی توان ادعا کرد که صدر حدیث ظهور در این دارد که تعزیر حرّ کمتر از کمترین حد حرّ است. با چشم پوشی از این اشکال، می توان گفت: کلمه حدّ در صدر حدیث به حدّی که واضح بین مسلمانان است، انصراف دارد یا حداقل احتمال دارد که انصراف داشته باشد. حد واضح همان حدی است که در قرآن آمده است. در قرآن دو حد ذکر شده که کمترین آن، حد قذف، یعنی هشتاد ضربه است. بنابراین صدر حدیث، ظهوری در آن ندارد که کمتر از این حد صریح مذکور در قرآن مانند حد قیادت یا حد آمیزش با حائض مراد باشد. بعد از این اجمال به اطلاق دلیل ولایت رجوع می کنیم، با اطلاق مذکور ثابت می شود که والی به هر مقدار که مصلحت بداند، تا به هشتاد ضربه نرسد، می تواند حرّ را تعزیر کند. طبق قاعده، تازیانه در غیر موارد حد، نباید به سطح حد برسد، ولی سزاوار است دو حالت از این قاعده استثنا شود:

حالت اوّل: زمانی که یقین داشته باشیم که این مقدار تازیانه برای تادیب مجرم کافی نیست. در این حالت، ولی می تواند هر مقداری را که برای تادیب مصلحت می داند تعیین کند؛ زیرا تعزیر به معنای تادیب و جلوگیری از جرم است و عرفاً از ادله محدود کردن تعزیر به میزان کمتر از حد، این اطلاق فهمیده نمی شود که حتی اگر یقین به عدم حصول تادیب و عدم جلوگیری تعزیر از ارتکاب جرم داشته باشیم، باید تعزیر کمتر از حد باشد.

حالت دوم: در مواردی که هدف از تعزیر جلوگیری از جرمی باشد که ریشه کن کردن آن به مصلحت جامعه است و هدف از تعزیر صرفاً تأدیب و اصلاح شخص مجرم نباشد.

درست است که تأدیب و اصلاح رفتار هر مجرم به مصلحت خود اوست و درست است که فایده این تأدیب به طور غیر مستقیم به جامعه نیز بر می گردد، ولی گاهی اثر سوء برخی از جرایم در جامعه به اندازه ای است که نجات جامعه از آن، در کنار تأدیب مجرم و اصلاح رفتار وی، خود هدفی مستقل است؛ مانند جرایمی از قبیل جاسوسی که کل جامعه از آن آسیب می بیند. زیان این قبیل جرایم غیر از آن است که گفته شود. با تحلیل هر جرم و گناهی معلوم می شود زیان آن در نهایت به جامعه باز می گردد. بعید نیست در این قبیل جرایم تعیین مقدار مورد نیاز از ضربات به اختیار ولی امر باشد و نباید مقید به اندازه های کمتر از حد باشیم؛ چون روایت نسبت به این حالت، اطلاق ندارد.

چنانکه روشن است، مقصود از تعزیر در این روایت، تأدیب و منع به معنای عام لغوی آن نیست تا حتی شامل حد نیز گردد. پس بدیهی است که تعزیر شامل حد نمی شود و همین بداهت، قرینه عرفی متصل گونه ای است بر اینکه مقصود از تعزیر، مواردی است که صرفاً موجب تأدیب مجرم و جلوگیری وی از ارتکاب جرم می شود، اگر چه با تحلیل اهداف دیگری نیز خواهد انجامید. بنابراین در مواردی که هدف دیگری وجود دارد، مثل اجرای حدود الهی - که جدای از تأدیب، خود مطلوبیت دارد و اگر بر حاکم ثابت شود، حتی با توبه ساقط نمی شود - یا مثل ریشه کنی یک زیان اجتماعی که خود هدفی مستقل از تأدیب شخص است، این موارد از گستره اطلاق روایت خارج است.

به عبارت دیگر اطلاق روایت، حیثی است و دلالت دارد که تعزیر از آن حیث که تعزیر است نباید به اندازه حد باشد، اما دلالت ندارد که برای اهداف دیگر، نمی تواند بیشتر باشد. بنابر این در مورد اهداف دیگر به اطلاق دلیل ولایت فقیه رجوع می کنیم. نتیجه آنکه تعزیر در دو مورد ممکن است بیش از حد باشد:

یکی در جایی که بدانیم به کمتر از آن، جلوگیری از جرم نمی شود.

دوم در جایی که جدای از تأدیب شخص مجرم، ریشه کن کردن یک خطر اجتماعی، مقصود باشد. اگر مورد دوم قابل شک و تردید باشد، مورد اول به نظر من روشن است.

خلاصه بحث آنکه در خصوص مواردی که جلوگیری از جرم ممکن نباشد و یا علاوه بر این در جایی که نجات جامعه از زیانهای جرمی سوای تأدیب مجرم، خود هدف مستقلی باشد، نباید در تعزیر، مقید به مقدار کمتر از حد باشیم اما در غیر این دو مورد، جایز نیست تعداد ضربات به هشتاد ضربه برسد.

حتی شاید عرف، تعزیر را از «زدن» به انواع دیگری از تأدیب مانند جریمه مالی نیز تعمیم دهد. بنابراین احتیاط آن است که تأدیب به هر شکلی که باشد عرفاً شدیدتر از هفتاد و نه ضربه تازیانه نباشد.

اشکال چهارم: از حبس غیر از غاصب و کسی که مال یتیم را خورده، نهی شده است. روایت گذشته زراعه بر این نهی دلالت دارد، حدیث دیگری نیز به همین مضمون گذشت که البته سند آن ضعیف بود.^{۸۰}

مهم، روایت زراعه است که سند آن معتبر است. زراعه از امام باقر(ع) نقل کرد که فرمود: **كان علي(ع) يقول: لا يحبس في السجن إلا ثلاثة: الغاصب و من أكل مال اليتيم ظلماً و من أوثق على أمانة فذهب بها ...**^{۸۱}

علی(ع) می فرمود: تنها سه کس در زندان، حبس می شوند: غاصب، و کسی که مال یتیم را بخورد، و کسی که امانتی را به او سپرده باشند و آن را از بین ببرد ...

جواب: ممکن است، این حکم، رأی امیرالمؤمنین به عنوان حاکم و ولی امر بوده باشد، نه به عنوان بیان حکم شرعی. در هر حال احتیاط آن است که در غیر این سه مورد، حبس اجرا نشود. آری، از این حکم دو مورد استثنا می شود: یکی در جایی که تنها راه رهایی جامعه از آزارهای مجرم، نگهداری او در حبس باشد. دیگر آنکه تأدیب مجرم به روش های دیگر، شدیدتر از حبس باشد. دلیل استثنای این دو مورد آن است که حتی اگر بپذیریم که حدیث در مقام بیان حکم شرعی است، با توجه به این که حدیث با هدف مدارا با مجرم و مدارا با جامعه وارد شده است، به اقتضای مناسبت میان حکم و موضوع، اطلاق آن شامل این دو مورد نمی شود.

۸۰. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۸، باب ۵ از ابواب بقية الحدود، ح ۱.

۸۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۱۷، باب ۲۶ از ابواب كيفية الحكم، ح ۲.